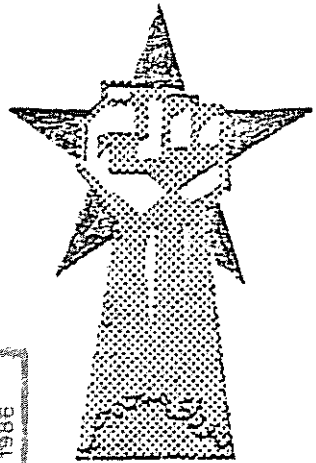


تکثیر در خارج از کشور از : طرفداران شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

Postlagerkarte  
Nr: o76287 A  
5600 Wuppertal 1.  
W. Germany

آلبستر



# سازمان آزادی فوق العاده

دوره اختیاق

شماره ۵

۱۲ آبان ۶۰



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

## ★ درباره شوراها ★

## گنی رفت

در جریان انقلاب و بخصوص پس از قیام شعار ایجاد شوراها از جانب پاره‌ای نیروهای سیاسی جامعه و مجاهدین خلق و بعضی گروه‌های چپ مطرح شد و حول آن تبلیغ صورت گرفت. شرکت وسیع مردم در جریان انقلاب با تجمع‌های خودانگیخته شوراگونه و مراجع به نمونه‌های تاریخی انقلابها (بخصوص اکسیر) موجب طرح این شعار شد. در شرایطی که شور و شوق مردم به دنبال سرنگونی رژیم سلطنتی و تمایل مردم به شرکت در سرنگونی جامعه افزایش یافته بود، این شعار در میان بخشهایی از جامعه با استقبال نسبی روبرو شد. در دانشگاهها و موسسات آموزشی و در ادارات دولتی تمایل به شرکت در امور فعالیت‌های مربوط با رز تر بود. در بعضی کارخانه‌ها نیز به ضرب تبلیغات گروه‌های چپ چیزهایی تحت عنوان شورا شکل گرفت. ضعف حاکمیتی که هنوز استقرار نیافته بود، موجب شد تا این شعار - البته در لفظ - از جانب وی مستقیماً طرد نشود، ضمن آنکه آنرا از مضمون تهیه ساخت و آنچه ایجاد شده بود مسخ و به آلتی درست خود تبدیل می‌کرد.

گنی رفت و بار دیگر انتخاب نخست وزیری جدید در دستور کار مجلس اسلامی قرار گرفته. در دوران کوتاه حاکمیت ولایت نقیبیون، در کمتر از سه سال این بحسین یار است که باید خدمت وزیری برمسند قدرت شکیب زند. پس از استعفای کابینه بازرگان و در زمان ریاست جمهوری بنی‌هدرما هیا حاکمیت سیاسی نتوانست بر سرنخست وزیر و کابینه به توافق برسد. همه سیداد دارند که در آن ایام، رئیس جمهور و مجلس برای انتخاب نخست وزیر با هم کسب کلنجار می‌رفتند و سرسرای آن فرد چک و چانه می‌زدند و طاقت رجائی گوی سبقت از همگنان ربود و با بستنیانی حزب جمهوری اسلامی فشار ولایت علیه نخست وزیر شد و مجلسیان هلیله سر دادند که کار تشبیت رژیم به آخر رسیده و دیگر این «حاکمیت را از طوفان حوادث بیمی نیست. اما سابقه در صفحه ۸»

## افسانه و حقیقت در مسأله

### «سلطنت طلبان»

با این حال مضمون و نحوه کارکرد شورا برای مردم روشن نبود و در این باره بحث و تبلیغ وسیعی صورت نگرفته بود. سازمان مجاهدین خلق که در طرح و تبلیغ شورا از همه بیگیر تر بود، توانست اینده کلی شورا که مفهوم دموکراسی و حاکمیت مردم در آن نهفته است تاحدی توده گیر کند و این خدمت وی بود.

پس از پیروزی جنبش انقلابی ایران بر نظام سلطنتی وابسته با زماندگان آن نظام، از بختیار گرفته تا ارتشبد های بازنشسته و امراء و افسران فراری و وزراء و ماموران سابق، از ترس انتقام ملت در چهار گوشه جهان پراکنده شدند. دیری نگذشت که انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود و قبضه شدن قدرت توسط انحصار طلبان جدید و پیاده شدن حکومت اسلامی خمینی، یعنی حکومت بیداد و مستم و خود سری و خود کامگی و غارت و چپاول و اعدام و آدم کشی،

پاره‌ای نیروهای چپ، بدون آنکه آیه و روشنی نسبت به مضمون و مکانسیم کارکرد و درک عمیقی از مفهوم شورا داشته باشند و یا بررسی مشخصی نسبت به امکان تحقق این شعار در میان اقلیتات مختلف جامعه به عمل آورده باشند، شعار "شوراها" لقب در صفحه ۲

بقیه در صفحه ۲

درباره شوراها ۱۱۱۱۱

کارگری" و یا "شوراهای کارگران و دهقانان" را بد عنوان آلترنا تیفو قدرت مطرح می کردند، و کماکان مطرح می کنند.

مضمون شعار شوراهای کارگری عنوان شده از جانب آنان، همان مضمون سندیکاها بود ولی بد شکل سرودم بریده، و طبعیینه شده و منقوش. آنجا شعار شوراهای کارگری را از آن جهت در مقابل ایجاد سندیکاها - که شعار درستی بود - مطرح می کردند که شورا جاذب بیشتری داشت، زیرا شوراهای کارگران هائی کسب قدرت می کردند. توگویی چنانچه نام چپیزی عوضی شود، مضمون و نقش آنهم خود بخود عوض خواهد شد.

اما مفهوم شورا و نظام شورایی، برخلاف ساده انگاری رایج که تنها با مراجعه سطحی بد بعضی نوشته هادر مقاطع خاصی تاریخی، صورت گرفته است، مفهومی پیچیده و عمیق است و هنوز بسیاری از نکات و جنبه های آن روشن نیست.

افزون بر این شعار شوراهای کارگری سران و دهقانان، بعنوان آلترنا تیفو نظام حکومتی، قطع نظر از آنکه به عنوان یک نظام هماهنگ و مستقیم حکومتی تا چه حد روشن است، قطع نظر از آنکه بعنوان یک راه حل مشخص در شرایط کمونی تا چه پایا به درست یا قابل اجراء است، در تفاد کما مل و آشکارا با شعار دیگری است که به همان سادگی و البته بد همان گنگی از جانب همان نیروهای چپ مطرح می شود، یعنی با شعار "جمهوری دموکراتیک خلق". نیروهای چپ که نه این و نه آن شعار برایشان دقیقاً "مشخص نیست و بیویژه نسبت به مفهوم شورا درک روشنی ندارند، همین شعار و هم آن شعار را، یعنی هم "نظام شورایی" و هم "جمهوری دموکراتیک خلق" را همزمان مطرح می سازند و متوجه نیستند که آنچه تاکنون تحت عنوان این دو نظام شناخته و پیاپی شده است تا چه حد در تضاد با هم قرار دارند. آنجا توجه ندارند که شورا، چنانچه کلام بی محتوایی نباشد، با درکی که آنان از "جمهوری دموکراتیک خلق" و حتی از "سویالسم" ارائه می دهند کاملاً مغایز است.

مسائل مربوط به شورا، بعنوان یک نظام هماهنگ حکومتی، بدسبب کمبود داده های تاریخی هنوز کاملاً روشن نیست. تاریخ هنوز نمونه های از نظام شورایی یا بدارو - نه در حرف که در واقعیت - را تجربه نکرده است. آنچه تا بحال تاریخ ارائه داده است، بطور عمده شوراهائی بوده اند که در موضع

اپوزیسیون قرار داشته اند (از آنجمله در روسیه، ایتالیا و لیستان کنونی)، یعنی ارگانها شبکته نمثابه فئودرت عمل می کرده اند. لیکن بمثابه ارگان قدرت حکومتی، شوراها بعقل تاریخی - طبقاتی در روندهای پس از انقلاب تنبیر ما هیبت داده و یا از بین رفته اند و یا تنبیر ما هیبت باقی مانده است.

بنابراین، ما در نظر بداریم خود را با یکگزین تاریخ کنیم و آن حاشائی که باید توسط تجربه تاریخی حل شود، به توبه خیال پردازی پاسخ بگوئیم. ولی ما می توانیم و باید آن معالجه را که تاکنون تاریخ در اختیار ما قرار داده است مورد بررسی، تحلیل و جمع بندی قرار دهیم و بسینیم چه عوامل و روندهائی موجب شکست شوراها - یعنی ارگانهای دموکراسی مستقیم - شده است و همانا چگونه می توان با در نظر داشتن جنبه های گوناگون مسئله، با لائسره بد تجربه موفق شورا نیز دست یافت.

### شورا: دو مشخصه اساسی

برای آنکه شورا حقیقتاً "شورا یعنی ارگان دموکراسی مستقیم" بوده ای شود، باید دو مشخصه اساسی زیر که بدون آنها شورا تنها نام بسی محتوایی است، برادار باشد.

یکم آنکه در شورا باید بطور الیم سیاسی و فکری حاکم باشد. تمام افراد ای که در رابطه معینی با یکدیگر و با محیط خارج قرار دارند و در آن محبوده دارای منافع مشترکی هستند و به منظور بیشتر دامنر مشترک خود دست به ایجا دشورا می زنند، همگی با لیسره اعضای شورا محسوب می شوند. (نظیر کارکنان بسک کارخانه، ساکنین یک محله، یا روستا یا شهر، اعضای یک دانشگاه و...) همه آنها قطع نظر از اعتقادات عقاید، افکار و نظراتشان، از حقوق و اختیارات مساوی در برابر شورا برخوردارند. چارچوبسبب ابدیولوژیک خاص یا از پیش تعیین شده ای برای شورا.

در تضاد کما مل با نفس شورا است. هیچ فرد یا گرابیش خاصی از امتیاز ویژه ای نسبت به دیگران برخوردار نیست و متقابلاً هیچ فرد یا گرابیشی را نمی توان به سبب اعتقادات و افکارش از حقوق خویش محروم ساخت یا مورد تعصب قرار داد. هرکس با هر فکر و اعتقادی مجاز است در هر مورد اظها رعقیده کند و نظر خویش را آزادانه بیان نماید. تصمیم ها بر اساس نظر جمعی - یعنی نظرا کثرت - اتخاذ خواهند شد ضمن آنکه افراد یا اقلیت ها حق خویش را در برابر انظر و حتی عمل آزادانه چنانچه، نفس پراتیک مشخص اجازه دهد، حفظ خواهند کرد. در شورا اصل انتخابات آزاد

درباره شوراها ههههه

حاکم است و تمام اعضاء برای انتخاب کسردن و انتخاب شدن از حقوق یکسانی برخوردار هستند .  
چنانچه این معیارهای دموکراتیک برشورا حاکم نباشد، چنانچه گرایش خاص سیاسی، فکری یا ایدئولوژیک با تکیه بر ازمیایی نظیر حزب یسار دولت، قادر باشد گرایش نای دیگر را مورد سرکوب قرار دهد و آخان را از حقوق خویش محروم سازد، چنانچه اصل انتخابی بودن کلید مسئولیت نامورد خدشه قرار گیرد و بطور خلاصه، چنانچه بلورالیسیم فکری و سیاسی برشورا حاکم نباشد، نقض فرض خواهد شد و شورا تنها در نام وجود خواهد داشت . در ایسین صورت شورا به معنای همکاری و همیاری آزادانسه و داوطلبانه افراد نخواهد بود و شگونایی فرد و جمع را هم به دنبال نخواهد داشت، بلکه چیزی نبه انجمن اسلامی یا حزبی می شود. وی نفس شورا سنا بر یسا سیستم حاکمیت تک حزبی است . شورای حزبی شورا نیست .

دوم آنکه ، چنانچه قرار باشد شورا حزبی بسوج وی محتوانبناش باید داری مضمون و نقش مشخصی در حوزه فعالیت خویش باشد . شورا باید در امور ی کسه به وی مربوط است استقلال عمل ، قدرت و اختیاسار تصمیم گیری داشته باشد . چنانچه تصمیم ها یکسه اسنا " در حوزه عمل شورا است ، عملا در جای دیگری اتخاذ شود ، شورا و بترتیب بیش نخواهد بود . بنا بر این شورا از این جهت نیز باید غیر حزبی و غیر دولتی باشد . یعنی نسبت به کلیه احزاب و دولت قطع نظر از ماهیت آنها ، حتی احزاب و دولت های انقلابی نیز از استقلال عمل برخوردار باشد .

هرگونه انتخاب از بالا بجای انتخاب از پائین در مورد مسئولیت های شورایی، توسط حزب یا دولت، بهر شکل و تحت هر عنوان، بخی ماهیت شورایی، شورا است .

داشتن قدرت و اختیار در تصمیم گیری و اجرای تصمیمات توسط شوراها ، یعنی ارگانهای قدرت در پائین ، هیچ معنای دیگری ندارد مگر عدم تمرکز قدرت . بدین ترتیب نظامهای حکومتی تک حزبی که متناظر بر تمرکز شدید قدرت در تمام سطوح در دست دولت مکتبی- حزبی است ( نظیر کشورهای "سوسیالیسم واقعا " موجود " ) در تفا دریشهای با شوراها ی اجرایی و تصمیم گیرنده ، شوراها ی دارای قدرت و اختیار ، قرار دارد . این دو نظام از ریشه با هم اختلاف دارند . یکی همراه با تمرکز شدید قدرت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی یعنی تمام بهینه های زندگی

اجتماعی افراد جامعه در دست دولت است و دیگری به معنای آنست که ارگانهای دموکراسی مستقیم، ارگانهای خودمختار، دارای قدرت و اختیارند، به معنای آنست که قدرت در جامعه تقسیم شده و بلاواسطه در دست خود مردم است به معنای عدم تمرکز قدرت در دست عدهای زبده و ممتاز است . در یکسی ساختمان و اعمال قدرت از بالا به پائین و در دیگری از پائین به بالاست . این دو سیستم و نظام بهیچ وجه با یکدیگر قابل سازش نیستند . بی جهت نیست که در کشورهای "سوسیالیسم واقعا " موجود " کد نمونه بالاترین و عالیترین شکل تمرکز قدرت، دولتی است ، حتی انتخابات بورژوایی نیز، جز در شکلی مسخره و مسخ شده ، وجود خارجی ندارد . تمرکز قدرت در بالا، جایی برای اعمال قدرت در پائین نمی گذارد و تضاد این دو آشتی ناپذیر است . به لیستان نگاه کنید که چگونه این دو نوع قدرت و دونوع سیستم در مقابل یکدیگر صرف آرایبی کرده اند .

اینگونه مطالب ، البته جزء بدیهیات است . یادآوری آن تنها از آن جهت ضروری است که چپ های مانسبت به آن کاملا بی توجه اند .

آنها از سویی شعار شورا و حتی نظام شورایی را مطرح می کنند و از دیگر سویه بلورالیسیم فکری و سیاسی اعتقاد دارند و در سوده ای سرکوب اندیشه ، تمغیه و حذف کسای هستند که از نقطه نظر عقاید آنها مخالفند . ( درباره بلورالیسیم سیاسی و بلورالیسیم فکری رجوع کنید به " پیام آزادی " شماره های ۳ و ۴ )

و باز آنها از سویی از نظام شورایی و "شوراهای کارگران و دهقانان" بمشابه شکل متعالی حکومتی صحبت می دارند در حالی که از دیگر سوه مدل حکومت مورد نظرشان بر حسب الگوی کشورهای "سوسیالیستی" حکومتی است حزبی- مکتبی ، که هرم قدرت در آن به صورتی کاملا " متمرکز از بالا به پائین ساخته شده است و همه و هر چیز تحت کنترل و نظارت قسدرت مرکزی است .

بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که چپ ها در استدلال و نظام فکری خود پیگیر نیستند و در عین حال از دو چیز کاملا " متفاوت و متضاد صحبت می کنند . لازم به توضیح نیست که هر چند آنها از هر دوی این نظام هیا یاد می کنند ، لیکن سیستم فکری آنها اساسا " همان "سوسیالیسم واقعا " موجود " است و صحبت از شورایا نظام شورایی جنبه کاملا " فرعی و تزئینی به خود می گیرد . زیرا نتایج بلاواسطه ای که از شورا و سیستم شورایی ناشی می شود ( پذیرش بلورالیسیم فکری ضرورت و اجرای همه جانبه دموکراسی و . . . ) در سیاست ، عملکرد و شعارهای آنها بازتاب مشخصی

درباره شوراها ۵۵۵۵

ندارد.

برخلاف آنها، حزب توده در نظام فکسری و استدلال خویش پیگیر است و دچار التقاط دو سیستم نیست. دفاع وی از کشورهای "سوسیالیستی" نشانه وفاداری کامل وی به نظامهای استبدادی و ضد دموکراتیک این کشورهاست، الگوی "راه رشد غیر سرمایه داری" از طریق دولتی کردن اقتصاد دوسیاست و تمرکز کل زندگی اجتماعی در دست دولت کاملاً "سوسیالیستی" است. حزب توده دیگر محبتی از شورا و نظام شورایی نمی کند، زیرا می داند چه می خواهد. دفاع وی از استبداد قرون وسطایی حاکم و در تضاد قرار دادن دموکراسی و مبارزه فدا میریالیستی نیز کاملاً با آن نظام فکری که نمایندگی می کند هماهنگ است. و اما علت طرح شعار شورا و نظام شورایی از جانب چپ ها شیکد گرفتار التقاط دو سیستم هستند، ظاهراً "یک" سوء تفاهم تاریخی "درباره انقلاب اکتبر و مسئله شوراها در روسیه شوروی است. شاید آنها تصور می کنند آنچه در روسیه شوروی تحقق پذیرفت شعار "تمام قدرت به دست شوراها" بوده است.

نیازی به گفتن ندارد که "شورا" های کنونی در شوروی یک لفظ بوج و بی محتواست. شوراها هیچ گونه قدرت اجرایی یا تصمیم گیری ندارند و تمام قدرت در دست حزب و دولت حزبی است. تمام پستها و مقامها از بالا توسط حزب در سیستمی کاملاً متمرکز تعیین می شوند. لیست نامزدهای اشغال مقامها، بر حسب اهمیتی که دارند، قبلاً در سطوح متناسب دبیرخانه های حزبی تهیه می شود. حتی روسای همین "شورا" های بی محتواست نیز توسط دبیرخانه های حزب تعیین می شوند. در هر روستا، منطقه، استان، قدرت در دست دبیر حزب است نه در دست شورا، نقش شوراها شیکد اینچنین از بالاتر توسط خود حزب ساخته و کنترل می شوند عبارت از تأیید و امضاء تصمیم های همان حزب است. مختصر آنکه شوروی از شوروی بودن همان اسم آنرا دارد.

تبی شدن شوراها از محتوای خویش یکبار هاتفاق نیافتاد و در یک لحظه بایک مقطع معین انجام نگرفت. در این مختصر مکان بررسی تاریخی این پدیده نیست. آنچه گفتنی است اینست که تمرکز تدریجی قدرت در دست حزب نمی توانست با وجود شوراها و قدرت شورایی خوانایی داشته باشد و از همین رو اولی، دومی را پس زد. تمرکز شدید قدرت حزبی - دولتی، کاهش قدرت شوراها و کلیه نهادهای توده ای و صوری شدن آنها و

بالاخره رخت بر بستن دموکراسی از زندگی اجتماعی در روسیه شوروی، پس از لنین ثنایی فزاینده یافت لیکن از آنجا که سیستم متمرکز حزبی یعنی الگوی تاریخی انقلاب (که خود ناشی از علل تاریخی - طبقاتی بود) در تضاد با عدم تمرکز قدرت قرار داشت، شوراها و بطور کلی قدرت در پایه از همان ابتدای انقلاب در مسیر طبیعی خود پس زده می شد. حتی به جرات می توان گفت این فرایند قبل از پیروزی اکتبر آغاز شد، هنگامیکه احزاب صاحب نفوذ در شوراها (بلشویک، منشویک، اس آر) قبل از اکتبر میان خود توافق کردند که هر کدام از آنها دو نماینده از جانب خود در اس شوراها بگذارند، اولین گام در جهت نقض شورایی بودن شوراها برداشته شد. پس از انقلاب مبارزه برای کسب رهبری شوراها از بالا و تمفیه رقابثت یافت. به تدریج شوراها حزبی می شدند، از قدرت آنها کاسته می شد و به قدرت ارگانهای حزبی - دولتی افزوده می گشت. تپی شدن محتوای درونی شوراها (و دیگر نهادهای دموکراتیک) ممکن نبود مگر از طریق یک دست شدن اس آن و تمفیه دیگران و غیر دموکراتیک شدن مناسبات آن، لنینیسم و مکتبی کردن شوراها. آنچه اکنون پیش رو داریم، نتیجه بلاواسطه همین فرایندی است که طی آن شوراها از ارگانهای مستقیم دموکراسی توده ای به زائده های بوروکراتیک دستگاه حزبی - دولتی تبدیل شد. این نتیجه ناگزیر فرایند متمرکز هر چه بیشتر تمام قدرت است.

در اینجا ما با تضادی روبرو هستیم. از سویی فرایند متمرکز قدرت خواه ناخواه به استبداد و بوروکراسی می انجامد و از دیگر سو پس از سرنگونی یک نظام، انقلاب برای استقرار سریع خویش، دست کم در کوتاه مدت نیازمند تمرکز است. انقلاب، در روندی پرتناقض، مملو از تضاد و درگیری جریان می یابد و منطق درونی آن با تردید و انتظار سر سازگاری ندارد. کوششهایی که در تاریخ برای موقتی کردن تمرکز قدرت صورت گرفته قرین موفقیت نبوده است و بیعکس تمرکز قدرت پس از استقرار تشدید یافته است. بنظر می رسد، لنین بویژه پس از اکتبر به این تضادی برده بود. از همین رو تلاش داشت در تقابل تمرکز قدرت دولتی - حزبی - که از نظریه خصلتی موقتی و گذرنده داشت - ارگانهای توده ای زاحظ کند. بحث لنین با مدافعان تزدولتی کردن سندیکاها (بویژه ترو층کی)، بحثی آشنا و بسیار آموزنده است. لنین با این ترمخالف بود و در مقابل، مدافع استقلال سندیکاها از حزب و دولت بود و ظاهراً

درباره توراها ۵۵۵۵

که جایگزین کنندگان از نقطه نظریستم فکری و ایدئولوژیک و پراکسیس پیشرفتهتر از مدافعان و حافظان نظم پیشین باشند. درغیراین صورت نظم نوینی درکار نخواهد بود، یعنی یا تغییر و تحول در نیمه راه شکست می‌خورد یا همان نظم قدیم بار دیگر با تفاوتی سربرون خواهد آورد و بازسازی خواهد شد. در صورت عقب ماندن نظم جدید سیستم نگری حامل آن، جامع می‌تواند حتی سیرقیترایی طی کند.

علاوه بر آن، ضروریست نظم نوین در تطابق بنا وضعیت و نیازهای جامعه باشد. یعنی تکامل جامعه نظم نوین را پذیرا باشد. زیرا نظم نوین، تنیابند نیروی درونی خویش قابل استقرار نیست. در این رابطه شامل فرهنگ، جامعه - فرهنگ در معنای گسترده آن - نقشی بسزا دارد. ممکن است بسرای استقرار یک نظم نوین و همگون سازی باشد جامعه از چند حالت میانی عبور کند و با استقرار نظم نوین صورت تدریجی و با توجه به خصوصیات بختی - سالی مختلف جامعه بشکلی غیرهمسان عملی باشد.

#### استقرار توراچه وقت میراست؟

استقرار تورا، قبل از هر چیز نیازمند فرهنگ پیشرفته است. زیرا قدرت توده‌ای نیازمند فرهنگ توده‌هاست. کافی نیست عده‌ای، مثلاً "پیشروان طبقه از نقطه نظر فرهنگی آماده‌گی برقراری این نظم را داشته باشند، بلکه ضروری است سطح عمومی فرهنگ بالا باشد. اگر بنا باشد شورا ارگان قدرت توده‌ای، ارگان اجرایی و تصمیم‌گیری باشد، اعضاء آن باید در مجموع خود به مسائل و جوانب اجرایی کار، نیازهای آن و به منافع کنونی و آینده خود و جامعه آشنا بی داشته باشند. درغیراین صورت قدرت توده‌ها دیری نخواهد پایید، درست است که توده‌ها در عمل و در حین اجرای کار، خودشان هم ساخته می‌نهند و پرورش می‌یابند، لیکن برای پرورش یافتن هم سطح معینی لازم است.

دیگر آنکه، استقرار شورا و عملکرد صحیح و پایدار آن تنها هنگامی میراست که شورایی شدن امور، حتی بطور نسبی و یا در بخشهایی از جامعه، با کل نظام جامعه در هماهنگی قرار داشته باشد. چنانچه الگوی ساختار قدرت در جامعه یکسره متمرکز باشد، همانگونه که قبلاً اشاره رفت، امکان زیست و عملکرد صحیح شورا، حتی بصورت قسمی و نسبی وجود نخواهد داشت. افزون بر آن، ساختار قدرت باید در شکلی هماهنگ قرار داشته باشد و نمی‌تواند در بالا کاملاً متمرکز ولی در پایین غیر متمرکز باشد. بعنوان مثال، در شرایطی که تمام

در آن زمان موفق شد تر خود را بکری نشانند. لیکن پس از وی، سندیکا به تدریج و دست‌آخیر کاملاً دولتی شدند، تا جاییکه اکنون حتی صحبت از سندیکا های مستقل، در فرهنگ "سوسیالیسم واقعا" موجود" کفر و الحاد تلقی می‌شود.

هرچه جامعه از نقطه نظر فرهنگی و تکامل تاریخی عقب تر باشد، عینیت تمرکز قدرت خود را بیشتر و سیل تر تحمیل می‌کند. بنابراین بویژه در چنین جوامعی توجه به این نکته و انجام اقدامات لازم برای پیشگیری از آن اهمیت و ضرورتی بیشتر کسب می‌کند.

بهر حال آنچه توسط تجربه‌های تاریخی روشن شده است که الگوی قدرت متمرکز بنا بر ساختار، مناسبات و منطق درونی، قدرت از پائین را پس خواهد زد. از درون ساختار متمرکز، عدم تمرکز بوجود نخواهد آمد، بوروکراسی و توتالیتریزم نتایج طبیعی فرایند متمرکز است.

#### نظام حکومت

اکنون ضروریست، پس از این بحث کلی درباره مفهوم شورا، آنرا بطور مشخص تر از لحاظ اجرائی بررسی کنیم.

یک انقلاب اجتماعی با دو مسئله روبروست. یکم درهم شکستن نظام پیشین و دوم جایگزینی آن توسط نظام جدید. مسئله اول که کلاسیک‌ها بیشتر به آن پرداخته‌اند، انجام شدن است و بسیاری از انقلابها موفق به حل آن شده‌اند. لیکن مسئله دوم بسیار پیچیده‌تر، پرتناقض و مشکل است و به عوامل گوناگون اجتماعی، اجتماعی و بخصوص فرهنگی بستگی دارد. یک نظام به سرعت قابل رنگین ساختن و حتی درهم شکستن است ولی بنا همان سرعت قابل جایگزینی نیست. در اینجا تضاد دیگری نهفته است، زیرا این دو مسئله را نمی‌توان بطور مجزا از یکدیگر حل کرد. نمی‌توان نظام قبلی را درهم ریخت بدون آنکه چیزی دیگری را جایگزین آن نمود. زیرا تمام مناسبات جامعه و نیازهای آن بر اساس نظام قبلی شکل گرفته است و حرکت جامعه نمی‌تواند متوقف شود.

برای آنکه نظم نوین بتواند جایگزین نظم پیشین شود، قبلاً لازم است که نظم نوینی وجود داشته باشد. منظور آن نیست که نظم نوین در تمام ابعاد و جزئیات از قبل روشن باشد، لیکن خطوط کلی آنچه که باید جایگزین شود، برای جایگزینی کنندگان باید معلوم باشد. لازم است امر آنست

درباره شوراها ۵۵۵۵

امروز جامعه توسط یک قدرت متمرکز و فشرده اداره می‌شود، در سطوح پایین تر، مثلاً "در شهروستیا قدرت اجرایی - مگر در ابرزیسیون و بمشابه ضد قدرت - نمی‌تواند بصورت شورایی باشد. زیرا اختیارات سطوح پایین در محدوده عمل خویش بلافاصله با قدرتی که ناشی از قدرت مرکزی است تمام پیدا می‌کنند و محدود می‌شود. مختصراً نکته، ساختن قدرت در سطوح مختلف، نمی‌تواند از لحاظ شکل همراه با یک انقطاع کامل باشد. در اینصورت تناقض به مرور زمان به نفع قطب تا هر، یعنی متمرکز حل نخواهد شد.

شکل حکومتی نسبتاً " غیر متمرکزی که تاکنون شناخته شده و از هماهنگی در سطوح مختلف برخوردار است فدرالیسم است. فدرالیسم بخودی خود شورایی نیست، لیکن از آنجا که قدرت با نسبت غیر متمرکز است، زمینه شورایی شدن امور در درون آن بیشتر فراهم است. وجود مجالس فدرال، اختیارات نسبتاً وسیع ارگانهای محلی تا سطح ایالت در اجرای امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، امکان بیشتری برای دخالت و شرکت مستقیم مردم را فراهم می‌آورد. در این شکل حکومتی، شوراها با سهولت بیشتری می‌توانند بر وجود آیند و به تدریج رشد کنند و تقویم یابند.

فدرالیسم همچنین با پلورالیسم سیاسی و فکری خوانایی بیشتری دارد تا حکومت متمرکز که از بالا و از یک مرکز می‌تواند مانع وجود و ادامه پلورالیسم فکری در جامعه شود. به نظر می‌رسد که فدرالیسم آن شکل حکومتی واسطه‌ایست که می‌تواند راه را برای نظام شورایی، که کم و کیف آن را هنوز تاریخ دقیقاً روشن ساخته است، فراهم سازد.

با توجه به نکاتی که بر شمرده شد، شورایی کردن امور در ایران آینده، منطقاً " نمی‌تواند در همه جا به یکباره و با مضمونی یکسان عملی شود. شوراها، چنانچه فقط تزئینی نباشند، باید در محیط‌های بسی ایجاد شوند که شرایط و عوامل گوناگون، بویژه سطح فرهنگی و آگاهی لازم برای ایجاد و کارکرد صحیح آن وجود داشته باشد و بعلاوه مضمون این شوراها (اجرایی، نظارت یا مشورتی) باید متناسب با این شرایط و عوامل باشد.

به نظر می‌رسد پس از استقرار یک حکومت دموکراتیک در ایران، در محلات شهری و در سطح شهرها، شوراها می‌توانند

با مضمون نظارت و کنترل و در مورد امور رفاهی با مضمون اجرایی و تصمیم‌گیری بوجود آیند و آگاهانه کار کنند. آگاهی و آمادگی شهوندان ایرانی نسبت به مسائل خود در حدی قرارداد رکده چنین امری را میسر سازد.

در روستاها، هر چند با فرهنگ نسبتاً " پائینی مواجه ایم، لیکن با توجه به شناخت روستائیان از فرایند تولید و مسائل محیط زیست خود و نیز با توجه به وجود سنت‌های سازماندهی کار دستجمعی (مثل بنه و مشاع و...) شوراها قادرند، بعنوان قدرت‌های محلی در بسیاری امور اجرایی و تصمیم‌گیری دخالت مستقیم داشته باشند.

در کارخانه‌ها، با توجه به سطح نسبتاً " نازل آگاهی طبقاتی کارگران و شناخت ناکافی آنان نسبت به فرایند تولید، و پیچیده بودن روند تولید صنعتی شوراها با مضمون بالا (اجرایی)، مگر در مواردی خاص مشکل بتوانند بوجود آید. در این مورد شوراها با مضمون مشورتی که تدریجاً " رشد خواهد کرد، منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

مضمون شوراها در ادارات، به تناسب تنوع فعالیت و آمادگی کارکنان، می‌تواند مشورتی، نظارت تا اجرایی اداره کامل باشد.

شرایط ایجاد شورا در دانشگاهها و موسسات آموزشی و دبیرستانها، بلحاظ سطح آگاهی و شناخت بالایی که در این محیط‌ها وجود دارد بیشتر فراهم است. شناخت این محیط‌ها از نیازهای خود و جامعه از مسائل آموزشی و رابطه آن با مسائل اقتصادی و اجتماعی امکان اداره امور بشکل شورایی را فراهم ساخته است.

روشن است که وجود این شوراها هنوز به معنای استقرار نظام شورایی نیست. این شوراها تنها جواندهایی هستند که در کنار سازمانهای تسوده‌ای مراسری، زمینه‌ساز نظام شورایی آینده خواهند شد.

شعار " شوراها را کارگران و دهقانان " بعنوان یک نظام حکومتی، شعاری گنگ، ناروین، بدون پشتوانه و بررسی نشده است. آنچه ایران کنونی لازم دارد، آن نظام حکومتی است که با مقتضیات، نیازها و مشخصات آن خوانایی داشته باشد و مسیر حرکت آنرا به سوی تکامل و پیشرفت هموارتر سازد.

اگر شرایط مشخصی یک جامعه، وجود یک نظام را طلب نکند، جامعه همچون بدنی که جم خارج را دفع می‌کند و در مقابل آن از خود واکنش نشان می‌دهد، این نظام را چون عنصری خارجی از خود خواهد راند.

افسانه و حقیقت ۰۰۰۰۰

طرفدار سلطنت و بازگشت خاندان پهلوی به ایران شد باشند؟ اگر غیر از اینست پس زمینه مناسب تبلیغات سلطنت طلبان از کجاست و همچنین زمینه‌های چگونه باید بشیوهی درست و انقلابی برخورد کرد و سلاح خطرناکی را از دست ارتجاع وابسته بسط امپریالیسم گرفت؟

حقیقت اینست که پدیده "سلطنت طلبان" درست مانند پدیده "طرفداری" از "انقلاب اسلامی" در جریان مبارزه برضد رژیم شاه، پدیده‌ایست منفی اما واقعی که اگر بموقع توسط نیروهای انقلابی کشور مهار نشود و بار مثبت انقلابی خود را پدید آن کند بی گمان کار ساز خواهد شد و خلاصه ناشی از فقدان یک آلترناتیو انقلابی و دموکراتیک برای بسیج همگانی نیروهای توده‌های راپرخواهد کرد. زمینه مناسب سلطنت طلبی هم درست مانند زمینه مناسب طرفداری کورکورانه از خمینی و تکرار طوطی وار شعار "جمهوری اسلامی" در جریان مبارزه برضد رژیم شاه، بیش از آنکه حکایت از یک جریان آگاهانه اهل برخیزانستن چیزی باشد، حاکی از یک سرخوردگی و نومیدی ناشی از نخواستن چیزی است، و از بدبخش تشکیل می‌شود: یک بخش که می‌توان آن را بخش رهبری جریان دانست (تمام فراریان سلطنت طلب قاجار از کشور) می‌داند چه می‌خواهد و در اندیشه استقرار چگونه نظامی است، و بخش دیگر که می‌توان آن را بخش پایه‌های اجتماعی جریان دانست (تمام گروه‌های سرخورده از حاکمیت آخوندی ولی، رکنار از مبارزه متشکل انقلابی داخل کشور) بیش از آنکه بداند چه می‌خواهد می‌داند چه چیز را نمی‌خواهد و از چه چیز خسته و گریزان است. به انگیزه همین نخواستن است که ناآگاهانه دنبال جریان می‌شود که با اعمال بسط

خواست آگاهانه سلطنت طلبان می‌انجامد. آن بخش اول را باید شناخت و افشاء کرد و این بخش دوم را که پایه اجتماعی عظیمی است باید جذب کرد و به راه مناسب انقلاب انداخت و نگذاشت تا مانند جریان خمینی ناآگاهانه ابزار دست حاکمیت ارتجاعی دیگری شود. در جریان خمینی هم با همین پدیده درست به همین شکل روبرمودیم: آخوند مکار حیل‌گر با جمعی از پیروان هفت خط خود در نجف و پاریس با همه‌گرایش‌ها لاس می‌زد و به همه وعده عدل و داد اسلامی می‌داد در حالیکه خود می‌دانست چنانچه اندیشه‌های شومی در سردارد، و خیل عظیم توده‌ها، بیزار از نخواستن شاه به اسطوره گذشته بر عدل و

بتیبه در صفحه ۹

امیدهای برپا داشته رادریل فراریان رژیم گذشته زنده کرد و این جماعت آبرویخته اندک اندک جانی تازه گرفتند و دیگر باره گرد هم جمع شدند. رادیو هائی براه انداختند و تبلیغات در اطراف حکومت قانون و مزایای رژیم گذشته و مقایسه آن با بدبختی و فلاکتی که حکومت آخوندی برای ایران به ارمغان آورد نبود مسالمتی به نام "سلطنت طلبی" راد واره به وجود آوردند. چند آنکه پس از قریب بیست سال که از سرنگونی نظام سلطنتی می‌گذرد در طیف وسیع نیروهای مخالف حاکمیت آخوندی و نظام ولایت فقیه گرایش معروف به "سلطنت طلبی" هم توانسته است جای خود را باز کرده، دست کم به عنوان مسالمتی نظری مطرح شود. اکنون رادیوی بختیار به خود جرات می‌دهد که به مجاهدین خلق بتازد و بگوید کسانی که در ایران کشته می‌شوند فقط از مجاهدین خلق نیستند یعنی که ما هم هستیم، البته آنکه بتواند دلیلی بر اثبات ادعاهای خود ارائه دهد و یا حتی یک نمونه از اعمال به اصطلاح انقلابی پیروان خود را برضد رژیم آخوندی در داخل ایران بازگو کند به نحوی که جای شک و شبه‌های برای شنوندگان اش باقی نماند. یارادیوهای دیگری، در پوشش دفاع از قانون اساسی گذشته، یعنی در حقیقت به عنوان مدافعان نظام سلطنتی، همین ساز را می‌نوازند و ضمن تمجید از اقدامات انقلابیون از جان گذشته ایران، صحبت از نیروهای "ملی" درگیر در اعمال انقلابی می‌کنند و می‌خواهند این فکر را در ذهن خلائق القاء کنند که اینان یعنی طرفداران سلطنت نیز فعالانه در داخل ایران هستند و مبارزه می‌کنند.

در داخل ایران نیز بازار شایعات داغ است. همراه با هر اقدام چشمگیر انقلابی برضد رژیم، بویژه پس از هزنانفجار موفقیت آمیزی، کم نیستند بورژواهای خوش چریده و خوش خوابیدنی که از این محفل به آن محفل سخن از فعالیت "افسران گارد" یا "ماموران اویسی" یا "ارتش‌رهای بخش" آنورمرزها را دهن به دهن می‌چرخانند تا نشان داده شود که "مسالمت" سلطنت طلبان افسانه نیست و در افکار عمومی مردم ایران نیز طرفدارانی دارد.

حقیقت چیست؟ آیا پس از دو سال و نیم مبارزه قهرمانانه و دادن این همه شهید در راه آزادی ایران وضعیت کشور به جایی رسید است که مردم ایران

جدید شود. در این میان رژیم برای نجات خود از کم و کاستیهای سیاسی و اقتصادی بیش از پیش دست به دستبسته‌ها می‌زند. سرافراز شدن سیل کالاها از آن طرف و ژست دوستی زما مداران با کشورهای این بلوک و وابستگان به آنجا از شوروی تا کره شمالی و از سوریه تا لیبی نشان دهنده این امر مهم است که قدرت مضمحل حاکم، گرفتار نابسامانیهای مختلف، غرق در اختلافات درونی ناشی از عجز و فقدان برنامه و فشار مبارزه و جنبش مقاومت، راهی نمی‌بیند جز اینکه شعارنه شرقی و نه غربی خود را که در اصل هم شرقی و هم غربی بود رسماً "تخفیف دهد و به نه غربی منحصر سازد و تکیه به "بلوک شرق" کند. این گرایش و سر نوشت محتوم قدرتمداران رژیم حاکم برای ماروین بود و از آن به کرات یاد کردیم و اینک شاهد تحقق تکیه به "شرق" جمهوری اسلامی هستیم. اگرچه سرعت و چگونگی این وابستگی برای رژیم راه نجات اقتصادی و سیاسی است لکن نباید فراموش کرد که قدرت حاکمه یکدمست تا زمانی یکدمست می‌ماند که دشمنی داخلی برای خود پدید آید. یکدمستی رژیم صوری است اما تا توانیش ما هیتی است. پیدایش اختلافات جدید "فنا" ریشه در این تاخت چهار رنجل رژیم افشارگشخته به طرف بلوک شرق دارد. برای کشورهای با اصطلاح سوسیالیستی چه بهتر از این که رژیمی درمانده و بحرانی زده و مضمحل به دست نشان پناه آورد. آنجا بخوبی می‌دانند که اگر مبارزه مردم نباشد، حاکمیت عاجز و ناتوان هر روز بیشتر در جنبه وابستگی به آنها اسیر خواهد شد و پس از دوران نزاع، اختیار انتخاب جانشین سیاسی برای رژیم در حال مرگ بدعهده آنها واگذار خواهد شد و هم از این روست که چشم به اعدای بی‌دربی می‌بندند، نا مردمی‌ها را نادیده می‌گیرند، استبداد را ضدا سیریالیت می‌نامند و به کمکیای همه جانبه به رژیم می‌پردازند. آنچه مسلم است برنامه‌های "سوسیالیستی" ضدمردمی اینان به سادگی اجرا نخواهد شد. مبارزه مردم و کش و قوس رژیم و وجود ناتوانیهای ماهیتی آن نشان می‌دهد که این حسابها فقط حساب یکسر دعواست چرا که: اولاً "نیستوری

مقاومت و مبارزه نادیده گرفته شده، ثانیاً "ناتوانیها" و گم‌شدگی رژیم با کمک اقتصادی و تقویت سیاسی و اعزام کارشناسان سازمانهای جاسوسی و نظامی از شرقی قابل رفع نیست و ثالثاً "قدرت‌های "بلوک شرق" گرفتار مشکلات خود و رقابت‌های

ماه‌های بعد از آن انتخاب زلزله سیاسی ارکان حاکمیت را به لرزه درآورد. بنی‌مدر معزول شد، رئیس جمهور و نخست وزیر بعدی کشته شدند و باز روز از سو روزی از سو. در خلال این حوادث و در بحبوحه پیشرفت‌های جنگی و عقب راندن نیروهای متجاوز عراق، حادثه‌های دیگر به وقوع پیوست. چند تن از سران و "سرداران" ارتش "پیروز" در "حادثه" هوایی کشته شدند و با اینکه گویا خلبان هواپیما جان سالم بدر برده است معلوم نیست که علت این "حادثه" هوایی چه بوده است. در شرایطی که کشف در خانه تیمی یک نفره و دو نفره خوراکی تبلیغاتی رسانده‌ی رژیم است و آنرا با آب و تاب نقل می‌کنند و گاهی هر خبر این چنینی دو بار پیاپی در روزنامه‌ها و اخبار رسانه‌های تبلیغاتی منعکس می‌شود، "حادثه" هوایی مزبور انعکاسی محدود یافته و رژیم حتی موقتاً شده است علتی مردم پسند برایش پتراشد و اعلام کنند. چنین به نظر می‌رسد که حاکمیت فعلی "مرگ" سرداران" فاتح را با سکوت برگزاری می‌کنند و سکوت هم لابد علامت رفاست.

پس از همه این کش و قوسها زما مسداران جمهوری اسلامی یکبار دیگر آغاز به انتخاب مسئولان کشوری کردند و در همان قدم اول یکبار دیگر ناتوانیهای درونی آشکار شد. خامنه‌ای ابراز داشت که لزومی به تغییر کابینه نیست و دوروز بعد کابینه کنی استعفا داد و در مدت کوتاهی خامنه‌ای بدون کوچکترین عکس العمل ولایتی را پیشینیا د کرد تا مجلس ژست دموکراسی بگیرد و چند روزی فرست داشت باشند تا بر سر فریدی به توافق برسند. اما استعفا کنی و مانور ولایتی و باز طرح لیست چند نفره کاندیداها و عضو حزب جمهوری اسلامی نشان داد که خامنه‌ای از پایست ویران است. این ویرانی و

اختلافات اساسی در هدا ریا شخمینی به سپاه پاسداران و دعوت آنان به اتحاد با روحانیت، اختلاف مجلس و شورای نگهبان و سکوت شخصیت‌های معروف مذهبی در زمینه تقویت مجلس و تضعیف شورای نگهبان بسا به دستور خمینی و... خسود را نشان می‌دهد که باید مفصل در جای دیگری به آنها پرداخت. اگر اختلاف بنی‌مدر و حزب جمهوری اسلامی با عزل بنی‌مدر ظاهراً "خاتمه یافت"، اختلافات درونی رژیم، در حد و حدودی دیگر جانشین آن شده است و می‌رود که در آینده‌ها مشکلات سیاسی



نیروهای انقلابی کشور باید بدانند که این طیف اجتماعی عظیم يك چیز است و چند افسری از نشسته و بیچاره چند وزیر و وکیل بواسطی مقيم پاریس و لندن و نیویورک چیز دیگر. این جماعت آتش بیار معرکه امپریالیسم اند که احیای مجدد سلطنت از نظر اومی تواند یکی از راههای استقرار مجدد سلطه اش بر ایران باشد. از اینجاست که گروهی شاید معرکه گیر راد رکف حمایت خود گرفته، وسائل تبلیغاتی در اختیارشان گذاشته و برای روز مبادا ذخیره کرده است. نباید اجازه داد که این چند تن شاید غارتگر فرصت این را پیدا کنند تا همچون در اردوستان خیمه خیمه نارنجی عظیم موجود در بین طبقات متوسط ایران را به نفع خود به حرکت در آورند. نیروهای انقلابی باید با ارائه برنامه‌ی روشن که هدف های اجتماعی شهروندان متوسط ایران را چندانکه شایسته یک زندگی آزاد معمولی است بر آورد هکنند، از جذب شدن این یابندگان های اجتماعی عظیم به اردوی سلطنت طلبان جلوگیری کنند. برای رسیدن به این مقصود فردا هم خیلی دیر است.

حسن صباح

کمی رفت ۰۰۰

تدریجاً امپریالیستی هستند و رقبایشان طعمه به این راحتی وانمی گذارند.

مسئله مهم اینست که در شرایط پیچیده فعلی و در برنامه های قدرتمند رژیم حاکم و قدرتها و جهانی افق آنچنان تاریک نیست که نمی نماید. به کردستان نگاه کنید، حرکت مقاومت و مبارزه را ببینید، اوج نافرمانیها را مشاهده کنید، از این جرقه ها است که حریق برمی خیزد.

هر چند آهنگ مبارزه سریعتر شود و راه رسیدن به پیروزی کوتاه تر به همان اندازه می توان موثرتر جلوی برنامها و نقشه های تدریجی جهانرا گرفت باید پیش از آنکه رژیم حاکم با کمک پشتیبانانش موفق شود از ایران گورستانی خاموش بسازد و با کمک اقتصادی تعادلی کوتاه مدت بوجود آورد و مردم سرخورده را به تمکین بکشاند دست به کارشد. امروز دیگر پیروزی در سرعت تصمیم گیری و عمل است.

داد اسلام آغازین فریفته و دلبسته شدند و طوطی وار شعار "جمهوری اسلامی" را، که از نظر آنان نمی توانست چیزی جز رویای عدالت خواهی زمان های از دست رفته گذشته در بر باشد تکرار کردند و شد آنچه شد. اکنون نیز خیل عظیمی از توده های شهری و روستایی ایران هستند که از حاکمیت آخوند به جان آمده اند در حالیکه جنبش انقلابی کشور هم نتوانسته است آنان را در خود جذب کند. این توده های عظیم يك جریان یا يك زمینه واقعی منفی اند، یعنی درست مانند جریان خمینی در برابر شاه، ققدان يك آلترناتیو دموکراتیک و واقعی و عدم کارائی جریان انقلابی در رهبری کردن آنهاست که می تواند این بار منفی را به سمت يك قطب جاذبه د بگيراند. و برای تشکیل چنین قطب جاذبه‌ی چه چیز بهتر از مقایسه وضع حاضر با گذشته های نه چندان دور؟ اگر آن بار رویای "اسلام آغازین" همچون اسطوره‌ی قوی در جذب بازمنفی جامعه به کار گرفته شد، این بار مردم به جان آمده از حکومت آخوندی زمینه های مقایسه‌ی نزدیک تری در اختیار دارند. آنان خود سوری و خود کامگی و آدم کشی آخوند ها و نبود هرگونه امنیت شغلی و اجتماعی، ویکاری بی پولی و در بدری کونی را با امنیت نسبی و رفاه نسبی حکومت شاه مقایسه می کنند و چه کسی می تواند ادعا کند که نتیجه چنین مقایسه‌ی بسود رژیم شاه نخواهد بود؟ نخواستن وضع موجود و چشمک زدن رفاه نسبی و وضع بالنسبه مطلوب تر گذشته نه چندان دور؛ اینست زمینه مناسب تبلیغات سلطنت طلبی در ایران کنونی. و خود فریبی است اگر ادعا کنیم که پایه های اجتماعی موجود برای گرایش به این مقایسه نا چیز است. خیر، نا چیز نیست. بسیاری از طبقات متوسط ایران، بسیاری از شهر نشینان معمولی، کارمندان و کارکنان دستگاههای دولتی و دستگاههای جدید بخش خصوصی، حتی قشر عظیمی از روستائیان که از رفاه نسبی و امنیت نسبی زمان شاه برخوردار بودند، پایه های اجتماعی این گرایش را تشکیل می دهند. اما اینان بطور مثبت سلطنت طلب نیستند، بطور منفی سلطنت طلب اند. اینان دنبال وضعی هستند که ادامه زندگی معمولی و بی دردغه را برایشان میسر سازد، و یا يك مقایسه ساده می توانند این وضع را در گذشته نه چندان دور، یعنی در رژیم سلطنت قلی، ببینند، و از همین جاست که زمینه مناسبی برای اقد سلطنت طلبان هستند.

### ندای همکاری



ببگردد پلیسی را بد مرا تب دشتورا تروحتی غیرمکسر مازد.

چنانچه وسیله تکثیر در دسترس نباشد، می‌تواند با امکانات ابتدایی، وسایل تکثیر ساده (آما توری) ساخت و مورد استفاده قرار داد.

چنانچه این کار هم میسر نباشد، خودکار، کاغذ و کار بن در همه جا موجود در دسترس همه است و هر کس می‌تواند از روی نشریه یا مقاله مورد علاقه خود چند نسخه با خط خوانا بازنویسی کند و در اختیار دیگران قرار دهد.

در مورد توزیع، موثرترین شکل آنست که هر سه چهار نفر به صورت منظم کار توزیع در حوزه عمل خود را مشترکاً انجام دهند. کار را قبلاً میان خود تقسیم کنند و بعضی تکثیر یا در بابت نشریه سریعا اقدام به توزیع آن کنند. هر یک نفر به سه، چهار نفر دیگر و همینطور الی آخره.

هیچک از نسخی که در این شرایط باز صحت و استقبال خطر تهیه می‌شود، نباید از بین برود یا مدت زیادی در دست کسی باقی ماند بلکه باید سریعا مطالعه و در اختیار دیگران قرار گیرد.

برای توزیع همچنین می‌توان از روشهای غیر مستقیم (قرار دادن در صندوق های پستی، درب خانه ها و جز آن) نیز استفاده کرد.

اینها مطالبی است که برای همه کس آشناست و با قوه ابتکار می‌توان تکثیر و توزیع را گسترده تر ساخت.

آنچه در این میان مهم است، آنست که مطلقاً نباید تصور کرد که توزیع یک یا دو روزنامه یا تکثیر چند نسخه، حتی به صورت دست نویس، کاری کوچک و بی اهمیت است. بعکس چنانچه هر کس آنرا مهم تلقی کند و به اجرا در آورد، جامعه مواجه با صد ها هزاران مرکز کوچک و بزرگ تکثیر و توزیع خواهد شد که به به در هم شکستن سد سانسور یاری خواهد رساند و فضایی سیاسی را خواهد گشود و هم ضربه پذیری نیروهای سیاسی و تمام افراد را کاهش خواهد داد و بنا بر این اقدام کاری را ممکن خواهد ساخت. دست شما را پیش به گامی می‌تشاریم.

لزم بد توضیح نیست که انتشار روزنامه در شرایط خفتان و سرکوب افکار گسیخته کنونی تا چه حد امری دشوار است. این هم بدیهی است که درست در شرایطی که هر گونه روزنه آزاد تبادل افکار توسط حکام خودکامه سد و بسته است، مردم بیش از هر موقع دیگری تشنه دانستن و نیازمند مبادله افکار هستند. در شرایطی که رژیم حاکم درین بست قرار گرفته و جامعه در آستانه تحولات جدیدی قرار دارد که به دست توده های مردم تحقق تواند یافت، تبادل افکار در سطح نسبتاً گسترده، طرح مسائل و مشکلات، راهبایی و راهگشایی برای آینده، ضرورتی بیش از پیش و جد چندان می‌یابد.

ولی انجام این مهم، در سطحی قابل ذکر و گسترده از عهده یک جمع بست بر نمی‌آید و تنها به اتکنا، پشتیبانی فعال و یاری هر چه وسیع تر دیگران میسر است.

دخفتان و سانسور نیز، تنها با نیروهای سیاسی قابل درهم شکستن نیست. انجام این کار وظیفه و رسالت خود مردم است و در مقیاس توده ها قابل درهم شکستن است.

از این رو، تا آنجا که به نشر افکار و مسائل سیاسی مربوط می‌شود، از تمام عناصر مستقیم و آزادیخواه و کسانی که واقعا "خواهان دگرگونی اوضاع و برقراری جو دموکراتیک هستند، مصرانه بی‌خواهیم به تشدید خویش پاسخ گویند و در حد توان و امکانات خود، در توزیع و تکثیر روزنامه ها و نشریات مترقی و انقلابی بکوشند.

وسایل تکثیر نظیر زیراکس و فتوکپی و... بطور مستقیم یا غیر مستقیم در دسترس بسیاری افراد با آشنایان نزدیک آنها قرار دارد. آنها می‌توانند، نشریه یا روزنامه ها را که بدستشان می‌رسد با احتیاط های لازم، به تعدادی که میسر است تکثیر و در اختیار دوستان خویش گذارند.

تداوم اینکار موجب می‌شود که از سویی اخبار، اطلاعات و نظرات سیاسی بد شکل گسترده تری در اختیار دیگران قرار گیرد و از دیگر سو بد سبب آنکه تکثیر و وسایل مختلف به صورت غیر متمرکز انجام گرفته است،

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شبه راه مله مقاه مت» بماند